

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

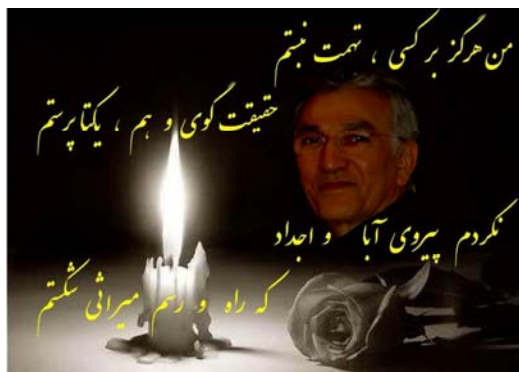
afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

۱۶ نومبر ۲۰۱۸



نعمت حق

آمدی، نور به دستت دادم...

چلچراغی که به آئینه شعر

شعله اش، طعنه زنان بود، به خورشید جهان...

همچو دریای خروشنده به طغیان آمد...

فکر کردم که به غمخانه تقدیر شدی زندانی

یا به ملک و به دیار کل و کوران، به بند افتادی

شکر برگشتی و چشم همه از آمدنت روشن شد

همه جا سبزه دمید و گل احساس شکفت

غنچه خنده به لبهای عزیزان و اشد...

عطر آگین شده آغوش سپیدای شفق...

همه جا بویا شد

همگی گویا شد

همه چی زیبا شد

آنچه رؤیا بودی،
به حقیقت پیوست
نثر ها نظم شد و واژه تدبیر، همه قافیه گشت

خلقتی آغازید
زندگی شعر شد و نظم نوی پیدا شد
همه جا آرامش، همه جا آسایش...
خوب شد آمدی و مهر تو، مهد دل گریانم شد
لطف تو نیز، پناه جگر پاره و بریانم گشت
خلقتی آغازید
خوب شد آمدی و ظلمت شب ریخت به هم

آفتاب رخ تو
آفتاب رخ تو کوچه و پسکوچه فیسبوک مرا
نور باران و پر از عطر دلاویز پیام و ز پسند تو نمود
طبع افسرده و خاموش مرا
طبع افسرده و خاموش مرا جاری و موج نمود
قلم نقد مرا باز به جولان آورد
واژه ها مست شده، رقص کنان، پا کوبان
نغمه وصل بلند کرده و بر بانگ فراق
چیره گردیده و پیروز شدند
خوب شد آمدی و «نعمت حق» جاری شد
قدمت نیک و مبارک بادا

(۱)

نعمت حق

آمدی، نور به دستت دادم.....
چلچسراغی که به آئینه شعر
شعله اش، طعنه زنان بود، به خورشید جهان.....
همچو دریای خروشنده به طغیان آمد.....
فکر کردم که به غمخانه تفسیر شدی زندانی
یا به ملک و به دیارِ گل و کوران، به بند اقتادی
شکر بر کشتی و چشم همه از آمدنت روشن شد
همه جا سبزه دمید و، گل احساس سگفت
غنچه خنده به لبهای عزیزان و اشد.....
عطر آکین شده آغوش سپیدای شفق.....

(۲)

همه جا بویا شد
همگی گویا شد

همه چی زیاشد

آنچه رویا بودی ،

به حقیقت پیوست

نشرها تظم شدو ، واژهء تدبیر ، همه قافیه کشت

خلفتی آغنازید

زندگی شعر شد و نظم نوی پیدا شد

همه جا آرامش ، همه جا آسایش

خوب شد آمدی و مهر تو ، مهد دل گریانم شد

لطف تو نیز ، پناه جگر پاره و بریانم کشت

خلفتی آغنازید

خوب شد آمدی و طلعتِ شب ریخت بهم (۳)

آفتابِ رخ تو

آفتابِ رخ تو کوچه و پسکوچهء فیسوکِ مرا

نور باران و پراز عطرِ دلاویزِ پیام و، ز پسندِ تو نمود

طبعِ افسرده و خاموشِ مرا

طبعِ افسرده و خاموشِ مرا جاری و موج نمود

قلمِ نغمهٔ مرا باز به جولان آورد

واژه هاست شده، رقص کنان، پاکوبان

نغمهء وصل بلند کرده و بر بانگِ فراق

چیسره گردیده و پیسروز شدند

خوب شد آمدی و « نعمتِ حق » جاری شد

قدمت نیک و مبارک بادا